

وجه مصدری غالباً بعد از افعال زیر میآید :

شایستن . بایستن . توانستن . خواستن .

بعد از افعال بالا غالباً مصدر مرخم میآورند .

مانند :

باید گفت . نتوان شنید . نشاید رفت .

مصدر مرخم . مصدری است که ن از آخرش حذف شده باشد .

مانند :

باید گفت ، که لفظ **گفت** همان مصدر **گفتن** است که ن از آخر آن

حذف شده است .

مصدر مرخم را نباید با فعل ماضی مطلق که شبیه بآنست اشتباه کرد .



معلوم و مجهول .

۱ - فعل معلوم آنست که بفاعل نسبت داده شود یعنی فاعلش در

جمله معلوم باشد .

مانند :

پروین کتاب را برداشت .

در این جمله ، پروین **فاعل** یا **مسندالیه** است و فعل باو نسبت داده

شده است ، چون فاعل در جمله ذکر شده است **برداشت** را فعل معلوم گویند .

۲ - فعل مجهول آنست که فاعلش در جمله معلوم نباشد و بمفعول

نسبت داده شود .

مانند :

منوچهر زده شد .

در این جمله **منوچهر** در واقع همان **مفعول** است ولی چون **فاعل**

در جمله معلوم نیست فعل **زدن** به منوچهر نسبت داده شده ، منوچهر را

نایب فاعل یا **مسندالیه** میگویند .

برای ساختن فعل مجهول از فعل معلوم ، اسم مفعول آن فعل را گرفته

بعد از آن فعل شدن هر فعلی را که منظور است میآورند .
مثلا اگر بخواهیم از دیدن مضارع مجهول بنا کنیم اسم مفعول آنرا
که دیده باشد میگوییم و بعد از آن مضارع فعل شدن را میآوریم .

دیده میشوم	دیده میشویم
دیده میشوی	دیده میشوید
دیده میشود	دیده میشوند

فعل لازم مجهول ندارد زیرا آن فعل دارای مفعول صریح نیست



لازم و متعدی .

۱ - فعل لازم آنست که بفاعل تنها تمام شده و مفعول صریح نداشته
باشد .

مانند :

بیژن رفت . منوچهر آمد . پرویز خندید .

۲ - فعل متعدی آنست که مفعول صریح داشته باشد .

مانند :

خسرو پروین را ملاقات کرد . حسن کتاب را آورد .

هر گاه بخواهند فعل لازم را متعدی سازند با آخر فعل امر آن لفظ **اندن**
یا **انیدن** میآورند .

دوانیدن . خوراندن . سوزانیدن .

دواندن . خوراندن . سوزاندن



افعال معین .

فعل معین فعلی است که افعال دیگر بکمک آن صرف شود .
افعال معین عبارتند از :

بودن . شدن . خواستن .



افعال تام و قیاسی و سماعی

۱ - فعل تام فعلی است که بدون تغییر و تبدیل صرف شود .
مانند :

دیدن ، خواندن ، گفتن .

۲ - فعل قیاسی آنست که تغییر بنماید لیکن تغییر آن تحت قاعده معین باشد .
مانند :

سوختن ، اندوختن .

۳ - فعل سماعی آنست که تغییر آن تحت قاعده معین نباشد .



مثبت و منفی

۱ - فعل یا کار چون واقع شود و واقعیت آن ثابت گردد آنرا مثبت گویند .
مانند :

پرویز کتاب را برد ، حسن علی را زد .

۲ - فعل اگر واقع نشود یعنی واقعیت آن ثابت نگردد آنرا منفی گویند .
مانند :

جمشید علی را ملاقات نکرد ، هوشنگ درسش را نخواند .

علامت نفی در فارسی ن است که در اول افعال میآید . در دوم شخص فعل امر نون بدل بهمیم میشود .
مانند :

مرو ، مریز ، مبر .

در سوم شخص نیز هنگام دعا معمول است .

یارب هبنا آنکه گدا معتبر شود

گر معتبر شود ز خدا بیخبر شود

ولی امروزه رعایت این قاعده نمیشود .



مصدر .

مصدر کلمه بیست که بر شدن یا بودن یا انجام کاری دلالت کند .
علامت آن تن یا ڤن است ، بشرط آنکه اگر نون آخر آنرا حذف
کنند نتیجه ماضی یا گذشته باشد .

مانند :

زدن . خوردن . رفتن . جستن .

اقسام مصدر .

مصدر چهار نوع است :

۱ - **مصدر اصلی** آنست که در اصل مصدر باشد .

مانند :

بردن . شنیدن .

۲ - **مصدر جعلی** آنست که در اصل مصدر نباشد بلکه با آخر اسم عربی

یا فارسی لفظ، یدن آورند .

مانند :

هراسیدن . فهمیدن . غارتیدن .

۳ - **مصدر بسیط** آنست که از يك کلمه تشکیل شده باشد .

مانند :

خواندن . ماندن .

۴ - **مصدر مرکب** آنست که از چند کلمه تشکیل یافته باشد .

مانند :

باز آمدن . سخن گفتن .



اسم مصدر .

اسم مصدر کلمه بیست که حاصل معنی مصدر را بیان نماید

مانند :

کوشش . گردش . رفتار . کردار . گریه .

علامت اسم مصدر چهار است :

۱ - ش . در آخر فعل امر : کوشش . جوشش . گردش

۲ - ار . در آخر فعل ماضی : رفتار . کردار . گفتار .

۳ - ه . در آخر فعل امر : گریه . ناله . خنده .

۴ - ی . در آخر اسم یا صفت : خوبی . بدی . آسودگی . خستگی



اشتقاق

اشتقاق عبارتست از خارج شدن لفظی از لفظ دیگر بطوریکه در

لفظ ومعنی مناسبتی بین آنها وجود داشته باشد .

تمام مشتقات فارسی یا از مصدر گرفته شده‌اند یا از اسم مفعول یا

از فعل امر .

مشتقات بدینقرارند :

۱ - مصدر : رفتن . جستن . دانستن .

۲ - اسم مصدر : کوشش . پیش . دانش .

۳ - فعل امر : بخوان . بخوانید .

۴ - نهی : مگو . مریز .

۵ - فعل ماضی : رفت . گفته است . رفته بود .

۶ - فعل مضارع : میخوانم . بروم .

۷ - استقبال : خواهم رفت . خواهم دانست .

۸ - اسم فاعل : راننده . بیننده . گوینده .

۹ - صفت مشبیه : بیانا . گویا . دانا .

۱۰ - صیغه‌ی مبالغه : خریدار . پرستار . خواستار . پروردگار

علامت صیغه مبالغه چهار است :

الف - ار : پرستار . خریدار . خواستار

ب - گار : پروردگار . آموزگار .

ج - کار : جفاکار . ستمکار .

د - هر : بیدادگر . ستمگر .

- ۱۱ - صفت فاعلی: گریان . شادان . خندان .
 ۱۲ - صفت مفعولی: برده . رفته . خواننده .
 ۱۳ - اسم آلت که بر آلت و افزار کار دلالت میکنند: آویزه . تابه . ناله .
 ۱۴ - دعا که طلب چیزی است بطریق خواهش: باد . کناد .

تفصیلاً

- افعال مشتق از مصدر:
 ماضی مطلق . ماضی استمراری . فعل مستقبل
 افعال مشتق از اسم مفعول:
 ماضی نقلی . ماضی بعید . ماضی التزامی .
 افعال مشتق از فعل امر:
 اسم فاعل . صفت فاعلی . صفت مشبیه . اسم مصدر . اسم آلت .
 صیغه‌ی مبالغه . مضارع اخباری . مضارع التزامی .
 افعال مشتق از فعل ماضی:
 صیغه‌ی مبالغه (۱) . صفت مفعولی .



مطابقتی فعل با فاعل .

اگر فاعل جاندار باشد فعل با آن در مفرد و جمع مطابقت می‌نماید .
 مانند:

بیژن رفت . هوشنگ و پروین آمدند .

اگر فاعل بیجان باشد مطابقت و عدم مطابقت هر دو صحیح است .
 مانند:

سنگها روی زمین بود . سنگها روی زمین بودند .

اگر فاعل اسم جمع باشد فعل را هم میتوان با فاعل مطابق آورد و هم میتوان رعایت نکرد .

(تشریح فعل رفتن)

مضارع التزامی		ماضی بعید		ماضی مطلق	
مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
بروم	برویم	رفته بودم	رفته بودیم	رفتم	رفتیم
بروی	بروید	رفته بودی	رفته بودید	رفتید	رفتید
برود	بروند	رفته بودند	رفته بودند	رفتند	رفتند
استقبال		ماضی التزامی		ماضی نقلی	
خواهم رفت	خواهیم رفت	رفته باشم	رفته باشیم	رفته بيم	رفته ایم
خواهی رفت	خواهید رفت	رفته باشی	رفته باشید	رفته یید	رفته یید
خواهد رفت	خواهند رفت	رفته باشند	رفته باشند	رفته اند	رفته اند
امر		مضارع اخباری		ماضی استمراری	
بروم	برویم	میروم	میرویم	میرفتم	میرفتیم
بروی	بروید	میروی	میروید	میرفتید	میرفتید
برود	بروند	میرود	میروند	میرفتند	میرفتند
اسم فاعل : رونده		اسم مفعول : رفته		وجه مصدری : رفتن	

قید

قید یا ظرف کلمه بیست که فعل یا صفت یا قید دیگری را توصیف

میکند .

مانند

« توصیف فعل »

پرویز آهسته راه میرود

« توصیف صفت »

او بسیار با هوش است

« توصیف قید »

او خیلی هوشیارانه کار میکند

قید مختص

بعضی از قیود همیشه در حالت قید بکار میروند .

مانند :

هرگز . تا گاه .

این قیود را قیود مختص نامند

قید مشترک .

بعضی از قیود گاهی در حالت قید بکار میروند و گاهی در حالت دیگر .

مانند :

خوب . بد . این قیود را قیود مشترک نامند .

انواع قید .

انواع مهم قید بقرار زیر است :

قید زمان . قید مکان . قید وصف . قید تصدیق و ایجاب . قید نفی

قید تأکید و ترتیب . قید مقدار و قیاس . قید شك و ظن . قید استثناء .

قید زمان .

فارسی - آن . آنگاه . اکنون . امروز . دیروز . پریروز . امسال

پارسال . امشب . دیشب . آنوقت . هرگز . همیشه . شبانه . شبانگاه . ناگاه

ناگهان . بامداد . بامدادان . بگاه . پاسی . پس فردا . پسین . پیش

دوش . دوشنبه . نیمروز . نیمشب . ایدر . ایدون . برخوردار . پیرار

ایسا و مانند اینها .

عربی - عنقریب . اصلاً . بعضاً . الساعة . دائماً . غالباً . فوراً

سابقاً . الیوم . مع مافیه . من بعد . وقتی . احیاناً و مانند اینها .

قید مکان .

فارسی - آنجا . اندرون . اینجا . بالا . بچپ . بر راست . بجلو . بعقب .

پائین . پیرامون . پیش رو . پهنا . توی . زیدر . ازیدر . گرداگرد . واپس . هر جا

هر سو . در کران . در میان و مانند اینها .

عربی - اطراف . بعید . یمین . یسار . جوف . عقب . تحت . قدام

خلف . فوق . قریب . مقابل و مانند اینها .

قید وصف و کیفیت .

فارسی - رایگان . بجا . برهنه پا . دلیرانه . خردمندانه . مردوار

بنده وار. دانشمندان. درهوا. دلیرانه. دوان دوان. اندك اندك. ایستاده خوب. بد. گریان. خندان. آشکارا. پنهان و مانند اینها .
عربی - قهراً. اوعالماً . عامداً . عنفاً . صراحةً . شفاهاً . خفياً . لا بدأ
 و مانند اینها .

قید تصدیق و ایجاب .

فارسی - آری. آریا. همانا . هر آینه. بدرستی . بیگراف . بی گمان .
 بی چون و چرا . بی گفتگو. بلی . بچشم و مانند اینها .
عربی - واقعاً . مسلماً . قطعاً . لاجرم . مطمئناً و مانند اینها .
 قید نفی .

فارسی - هرگز. بهیچ سان. بهیچگونه. نمی شود. هرگز. هیچ. هیچگاه
 و مانند اینها .

عربی - مطلقاً . ابدأ . اصلاً . لا و مانند اینها .

قید تأکید و ترتیب .

فارسی - نخست. نخستین . انجام. انجامین . باز پسین. پس. آنگاه .
 پس آنگاه . پیاپی. پی در پی. در آغاز. در انجام و مانند اینها .
عربی - اول . اولین . متعاقباً . غفلاً . واحداً و مانند اینها .

قید مقدار و قیاس .

فارسی - بسیار. کم . زیاد. یکجا . بیش و کم . بیکم و کاست. اندك.
 افزون. چگونه. چنان . چندان . خیلی فراوان . کمتر. کمترک. همان. همسنگ.
 همین . بسی و مانند اینها .
عربی - لا اقل. کلاً. قلیل. کثیر. قطعه قطعه . کما فی السابق . من حیث -
 المجموع و مانند اینها .

قید شك و ظن .

فارسی - بلکه. بود . پندارم. دور نیست . رواست. شاید. شدن نیست. شود.
 گمانم. گویا . مگر و مانند اینها .
عربی - یحتمل . بی شبهه . بی شك . بدیهی است و مانند اینها

قید استثناء .

فارسی - جز . جز که . مگر و مانند اینها
عربی - الا . غیر از . و مانند اینها .

حروف اضافه

حرف اضافه کلمه بیست که نسبت بین دو کلمه در جمله را نشان دهد و کلمه دوم را برای کلمه اول متمم قرار دهد .
بعبارت دیگر حرف اضافه کلمه بیست که با اسم یا ضمیر بکار رفته نسبت آنرا با سایر قسمتهای جمله نشان دهد .

مهمترین حروف اضافه بقرار زیر است :

از . بر . نزد . میان . ب . اندر . پیش . نزدیک . تا . برای . جلو . با .
بهر . روی . زی ، در . زیر . سوی .

حرف اضافه اگر بیش از یک کلمه باشد هر کب نامیده میشود .
مانند :

از بهر . بجز . در نزد . در باره . در باب . از روی .

کلمات پیش . زیر . رو . جلو . نزدیک و مانند اینها اگر با متمم ذکر شوند از حرف اضافه میباشند و گرنه از قیود یا صفت هستند .
مانند :

خانه‌ی من نزدیک منزل شماست .
پرویز بمن نزدیک میشود .

در جمله اول کلمه نزدیک حرف اضافه است و در جمله دوم قید .
حرف ب گاهی برای تأکید و یا زینت در اول افعال میآید و یا با اول اسم در میآید و صفت میسازد این سه قسم «ب» از حرف اضافه نیستند بلکه پیشاوند هستند .

کلمه تا اگر بمعنی انتها باشد و با متمم بیآید از حروف اضافه است .
مانند :

از اینجا تا آنجا . از شیراز تا تهران . از امروز تا فردا
و گرنه حرف ربط است .

کلمات در بر اندر گاهی جزء کلمه مرکب هستند در اینصورت حروف اضافه بشمار نمیروند .
مانند :

برخاستن . برجستن . در آمدن . اندر شدن .

حرف ربط

حرف ربط کلمه ییست که کلمه یی را بکلمه ی دیگر و یا جمله یی را بجمله ی دیگر وصل مینماید .

حرف ربط دو قسم است :

مفرد . مرکب .

حرف ربط مفرد .

دو . یا . نه . شاید . باری . مگر . نه . پس . اگر . خواه . هم . تا . چون . چه . نیز و مانند اینها .

حرف ربط مرکب .

هر چند . هر چند که . همیشگی . همانکه . چونکه . زیرا که . چندانکه . با اینکه . تا اینکه . شاید که . وقتی که . اگر چه . بلکه و مانند اینها . بعضی از حروف عطف را معانی مختلفی است .

چه .

حرف چه اگر بمعنی چیزی باشد موصول است .

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد

آن چه خود داشت زیگانه تمنا میکرد

حرف چه اگر مقدار را برساند قید است .

چه خوش باشد که بعد از انتظار

بامیدی رسد امیدواری

حرف چه اگر پرسش را برساند ازادوات استفهام است

چه نیکوتر از نره شیرژیان

به پیش پدر بر کمر بر میان

حرف چه وقتی از حروف ربط باشد دو معنی دار .

۱ = زیرا که .

چو انمرد باش چه ناجوانمردی شیوه ی فرومایگان است .

۲- مساوات و برابری :

چو آهنگ رفتن کند جان پاك
چه بر تخت مردان چه بر روی خاك

تا .

حرف تا اگر بمعنی انتها باشد از حروف اضافه است در غیر این صورت
از حرف ربط است .
حرف تا وقتی از حروف ربط باشد چند معنی دارد .

۱- همپیت .

میروم ای بدین خود دودله
تا کنم از تو پیش شاه گله

۲- دوام :

تا جهان است در جهان باشی
وز بد دهر در امان باشی

۳- شرط .

تا بدکان و خانه در گروی
هرگز ای خام آدمی نشوی

۴- که :

عمر گرانمایه در این صرف شد
تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا

۵- نتیجه و عاقبت .

در بسته بروی خود ز مردم
تا عیب نگسترند ما را

۶- ابتدا .

پشت دوتای فلک راست شد از خرمی
تا چو تو فرزند زاد مادر ایام را

۷ - مقدار .

تا توانی دلی بدست آور
دل شکستن هنر نمی باشد

۸ = زنهار .

ز صاحب غرض تا سخن نشنوی
که گر کار بندی پشیمان شوی

که .

که ، حرف ربط دارای چند معنی است

۱ = تعلیل .

نکنند جور پیشه سلطانی
که نیاید ز گرگ چوپانی

۲ - تفسیر و بیان .

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله روید و در شوره بوم خس

۳ = اگر .

بزرگی بایدت بخشندگی کن
که دانه تا نیفشانی روید

۴ = بلکه .

نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است
که پرخاری بتسبیحش زبانی است

۵ = دعا .

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
که رحمت بر آن تربت پاک باد

اصوات

اصوات کلماتی است که بیان کننده احساسات درونی گوینده است
بعبارت دیگر اصوات کلماتی است که برای ابراز احساسات ناگهانی

از قبیل :

ندا . تحسین . تعجب . افسوس . تشبیه . مخالفت . ترس . خوشحالی
بکار میرود

افسوس که مردمان دانا رفتند
صاحب نظران مجلس آرا رفتند
آنها که در این زمانه آدم شده اند
از غصه ای اینهاست که آنها رفتند

اصوات مهم بقرار زیر است :

در ندا : ای . ایا ، در اول اسم و الف در آخر آن .

در تحسین : آفرین . زه . زهی . زهازه . خهی .

در تعجب : وه . وه . خوشا . خنک . به . شکفتا .

در افسوس : دریغ . افسوس . داد . دردا . وای . بیداد . حیف . آوخ .

در تشبیه : هان . هین . الا . هلا . خاموش . ها . نگر . باخبر .

در تحذیر : امان . دخیل . مبادا . زینهار .



جمله بندی

جمله - جمله مجموع چند کلمه است که بین آنها مناسبتی برقرار باشد .

جمله بر دو قسم است :

جمله تام . جمله ناقص .

۱ - جمله تام مجموع چند کلمه است که دارای معنی کامل باشد .

مانند :

پروین زیباست .

۲ - جمله ناقص مجموع چند کلمه است که دارای معنی کامل نباشد .

مانند :

یار مهربان .

ارگان جمله .

هر جمله دارای سه رکن اصلی است :
مسندالیه . مسند . رابطه .

۱ - مسندالیه یا فاعل کسی یا چیزی است که فعل یا صفت یا حالتی را بدان نسبت دهند ، خواه بایجاب یا بسلب .
مانند :

فردوسی شاعر است . هوا سرد است .
مسندالیه ممکن است اسم باشد .
مانند :

خدا عادل است .
ویا ممکن است مصدر یا اسم مصدر باشد .
مانند :

دیدار تو حل مشکلاتست
صبر از تو خلاف ممکناتست

و ممکن است ضمیر یا عدد یا از کنایات باشد .
او گفت . ده دو برابر پنج است . آن دور است .
۲ - مسند فعل یا حالت یا صفتی است که بمسندالیه نسبت داده شود ،
خواه بایجاب یا بسلب .
مانند :

بیزن آمد . هوا گرم است .
مسند ممکن است فعل باشد .
مانند :

علی رفت . پرویز آمد .
و گاهی مصدر یا اسم مصدر .
مانند :

بزرگی سراسر بگفتار نیست
دو صد گفته چون نیم کردار نیست
و نیز ممکن است مسند ، صفت باشد .
مانند :

چراغ روشن است . هوا تیره است .

و گاهی اسم یا کلمه‌ی دیگر باشد .

۳ - رابطه کلمه بیست که مسندالیه و مسند را بهم میپیوندد .
مانند

هوا روشن است . دانش چراغ است .

هر گاه مسند فعل باشد بجای رابطه نیز مینشیند .

باید دانست که فعل هیچگاه مسندالیه واقع نمیگردد و حرف اضافه

و حرف ربط و اصوات نیز هیچگاه مسند یا مسندالیه واقع نمیشوند .

مسند و مسندالیه یا یکی از آن دو ممکن است دارای متمم باشند ، متمم

مسندالیه یا مسند ممکن است قید یا صفت یا مضاف الیه باشد .

مانند :

سقراط دانشمند بزرگی بود . لندن پایتخت انگلستان است .

جمله بندی کامل

در جمله فارسی معمولاً ابتدا مسندالیه پس از آن مسند و سپس

رابطه میآید .

در صورتیکه جمله دارای اجزاء دیگری باشد بدین ترتیب میآید:

قید مکان و زمان . مسندالیه (و متمم آن) . مفعول صریح (و متمم آن) .

مفعول بواسطه . قید وصفی . مسند و رابطه .



معانی و بیان فارسی

فصاحت

فصاحت در لغت بمعنی ظهور در بیان است و در فارسی گشاده زبانی

و چرب زبانی گویند .

کلام فصیح کلامی است که موجب انبساط حال و یا انقباض آن گردد

و خواننده و شنونده را بدرک منظور گوینده تحریص نماید .

فصاحت بر سه قسم است :

فصاحت کلمه . فصاحت کلام . فصاحت متکلم .

۱ - فصاحت کلمه بری بودن کلمه از چهار عیب زیرا است

تنافر حروف - آن اجتماع چند حرف است در کلمه بطوریکه تلفظ آنرا دشوار نماید .
مانند :

دو دهان داریم گویا همچونی

يك دهان پنهانست در لبهای وی

مخالفت قیاس - آن آوردن کلمه بیست مخالف دستور زبان .
مانند :

غنچه می چه چه چید چو بلبل مست

گر به بیند رخ تو در گلشن

گراهت در سمع - آن آوردن کلمه بیست که در گوش خوش آیند نباشد
مانند :

خیز و تو بیرون کن ز سر این کبر و منی را

دیدی که منی کرد عقابی چه براو خاست

غرابت استعمال - آن آوردن کلمه بیست در سخن که فهم آن برای خواننده و شنونده دشوار باشد .
مانند :

غرابا مزین بیشتر زین **نعیقا**

که مهجور کردی مرا از **عشیقا**

۲ - فصاحت کلام گذشته از خالی بودن مفردات از عیوب مذکور، برای بودن کلام از شش عیب زیباست :

تنافر - که بر دو قسم است : تنافر در کلمات . تنافر در معنی .

تنافر در کلمات گریزان بودن کلمات از یکدیگر است .

تنافر در معنی سازگار نبودن اجزاء کلام از نظر معنی است .

مانند :

خانه زرین پادشاه جهانست

در سخن يك خدا چه جای گمانت

قارون گویند کنج داشت نهانی

شاه بلند اختر است و سخت گمانست

تعقید لفظی - آن گره انداختن لفظ است بطوریکه فهم معنی آنرا

دشوار نماید .

مانند :

پسنده است بازهد و عمارو بوذر

کند مدح محمود مر عنصری را

تعقید معنوی - آن گره انداختن معنی است بطوریکه برای درک آن

محتاج بتفکر بسیار باشیم .

مانند :

وجود جود نور ایچ فتادا گرنه وجود

به نیمه باز قضا میفر وخت اجری را

ضعف تالیف - آن آوردن کلامی است که بخلاف قواعد نحوی ترکیب

شده باشد .

تابع اضافات - آن آوردن چند مضاف الیه بدون جدائی از یکدیگر

است .

مانند :

خواب نوشین بامداد رحیل

باز دارد پیاده را ز سبیل

کثرت تکرار - آن آوردن یک کلمه در یک عبارت و یا عبارات نزدیک

به هم بطور مکرر میباشد .

مانند :

نام نکو گزار که بعد از تو هر دمی

تاروز محشر از تو همی گفتگو کنند

کس را ز خود تو مر نجان که بعد تو

شمی بدست در پی تو جستجو کنند

۳- فصاحت متکلم ، همان عادت و ملکه نفسانی متکلم است .

قدرت بیان و آوردن کلام فصیح گذشته از استعداد و ذوق فطری محتاج

مطالعه و مهارت بسیار است .

بلاغت .

فصاحت در الفاظ و چگونگی ترکیب آنهاست ، لیکن بلاغت در معنی

کلام است ، زیرا منظور از بلاغت رسانیدن مقصود و منظور است .
 بلاغت یعنی رسائی کلام و آنرا برای کلمه نمیتوان آورد چون کلمه
 قادر بر رسانیدن مقصود نخواهد بود .
 متکلم بلیغ کسی است که آوردن کلام بلیغ عادت و ملکه نفسانی او شده
 و قادر باشد هنگام ایران سخن بدون ناراحتی ورنج آنرا متناسب با
 حال و مقام ادا نماید .

علم معانی .

علم معانی علم با اصول و قواعدیست که بکمک آنها چگونگی مطابقت
 کلام بامقتضای حال و مقام شناخته میشود .

موضوع این علم الفاضلی است که مقصود متکلم را برسانند .

فایده این علم دانستن اسرار بلاغت است در نظم و نشر .

مباحث زیر در این علم مورد گفتگو قرار میگیرد :

- ۱ - اسناد خبری .
- ۲ - حصر یا قصر .
- ۳ - انشاء .
- ۴ - وصل و فصل .
- ۵ - ایجاز و اطناب و مساوات .



خبر .

خبر کلامی است که محتمل صدق و کذب باشد .

مقصود از خبر آگاهی دادن واقعه‌یی بشنونده یا اظهار فرح و انبساط
 یا برانگیختن ترحم و شفقت یا اظهار تأثر و اندوه یا توبیخ و ملامت و
 یا مقاصد دیگر است .

جمله خبری از دو جزء اصلی تشکیل میشود :

مسند الیه . مسند .

۱ - **مسند الیه** کسی یا چیزیست که صفت یا حالت و یا فعلی را

بدان نسبت دهند . و آن ممکن است در کلام ذکر و یا حذف گردد ، یا
مقدم یا مؤخر و معرفه یا نکره باشد .

۲ - مسند حالت یا فعل و یا صفتی است که بمسندالیه نسبت داده شود
خواه بایجاب یا سلب .

مسند باید همیشه در کلام ذکر شود زیرا پایه خبر و حکم است و بدون
آن معنی کلام تمام نمیشود .

در صورت ضرورت باید حذف مسند یا قرینه صورت گیرد ، خواه
قرینه لفظی باشد خواه معنوی .



حصر یا قصر .

حصر یا قصر اثبات حکم است برای کسی یا چیزی بطور انحصار و
نفی حکم از دیگران .

قصر بوسیله الفاظ زیر صورت میگیرد :

غیر از . الا . جز . تنها . فقط .

مانند :

صاحبدلی نماند در این فصل نو بهار
الا که عاشق گل و مجروح خار اوست



انشاء .

انشاء در لغت ایجاد کردن است و در اصطلاح امری است که محتمل
صدق و کذب نباشد .

انشاء بر دو قسم است :

۱ - انشاء طلبی و آن خواستن چیزیست بطریق ایجاب یا سلب .

۲ - انشاء غیر طلبی و آن خواستن چیزیست بطریق مدح و ذم

و عقود .

انشاء طلبی در علم معانی مورد گفتگو و تحقیق قرار میگیرد و انواع

آن بقرار زیر است :

امر . نهی . تمنی . استفهام . ندا . دعا .
 امر فرمان دادن را گویند .

بیاموز آنچه نشناسی تو ز نهار
 که بر کس نیست از آموختن عار

نهی بازداشتن را گویند .

زمام عقل بدست هوای نفس مده
 که گرد عشق نگرددند مردم هشیار

تمنی خواستن امری مورد علاقه و میل گوینده است .

الفاظ مخصوص آن در فارسی عبارتند از :

کاشکی . کاش . بود آیا . چه بودی . آیا بود و نظایر اینها

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

استفهام پرسش را گویند .

الفاظ مخصوص آن در فارسی عبارتند از :

کجا . چون . چگونه . چند . کی . چرا . چه . که . مگر . آیا و

نظایر اینها .

که گفتت برو دست رستم بیند

نیندد مرا دست چرخ بلند

ندا طلب متکلم است توجه مخاطب را .

الفاظ مخصوص آن در فارسی عبارتند از :

ای . ایا . یا ، در اول اسم و الف در آخر آن

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینهی عبرت دان

دعا طلب چیز است بطور خواهش .

همیشه مجلس او بانشاط و شادی باد

سرای دشمن او باخروش و ناله‌ی زار



وصل و فصل .

۱ - وصل عبارت از اتصال دو جمله است بوسیله حرف عطف در فارسی برای عطف غالباً **واو** بکار میآید .
منظور و مقصد از عطف شرکت دادن دو یا چند چیز است در يك حکم مانند :

مگوی و مننه تا توانی قدم
زاندازه بیرون زاندازه کم



نکو روی و دانا و شیرین زبان
برخویش برد آن شبش میهمان

۲ - فصل ، هر گاه برای اتصال دو جمله ، عواملی وجود نداشته باشد آنها را فصل مینمایند ، یعنی **واو** عطف نمیآورند .
مانند :

بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است
پیر نگردد که در بهشت برین است



ایجاز و اطناب و مساوات .

۱ - ایجاز عبارتست از بیان مقصود و معنی در کوتاهترین لفظ و کمترین عبارت ، در صورتیکه رساننده مقصود و معنی باشد .
۲ - اطناب عبارتست از بیان مقصود و معنی بتفصیل با آوردن الفاظ زائد بر معنی .
۳ - مساوات عبارتست از بیان مقصود و معنی با آوردن لفظ باندازه معنی .



بیان .

بیان یعنی آشکار ساختن و در اصطلاح ادب اقواعد و قوانینی است که

بوسیله آن يك معنی براههای مختلف آورده میشود .

موضوع له و موضوع

هر لفظ دارای معنایی است که برای بیان آن قرار داد شده است ، معنی لفظ را موضوع له و خود لفظ را موضوع گویند .
اگر لفظ در معنی موضوع له بکار رود و در آن تصرفی نشود آنرا **حقیقت** گویند .

اگر لفظ در غیر معنی موضوع له بکار رود و در موقع استعمال در آن تصرف شود ، آنرا تشبیه و مجاز یا استعاره و کنایه گویند .

تشبیه

تشبیه مانند کردن چیزی است بچیز دیگر در وصفی از اوصاف . با الفاظ مخصوص .

مانند :

چهره ی پروین در زیبایی چون ماه است .
آنچه را که مانند برایش میآورند **مشبه** و آنچه یکه موجودی را بدان مانند میکنند **مشبه به** و آن وصفی که بین آن دو چیز مشترك است **وجه شبه** و الفاظی را که بوسیله آنها چیزی را بچیز دیگر مانند میکنند **ادات تشبیه** گویند .

در مثال فوق ، چهره ی پروین **مشبه** و ماه **مشبه به** و زیبایی که امری مشترك بین آن دو است **وجه شبه** و (چون) را **ادات تشبیه** گویند .
ادات تشبیه عبارتند از :

چون . مانند . بسان . همانند . همچون . همچو . مثل . بصورت .
بکردار . پنداری . گوئی . مانا . چنان و نظایر اینها .

خرد همچو جانست زی هوشیار
خرد را چنین خوار مایه مدار



سرخ و سیه شقایق ، هم ضد و هم موافق
چون مؤمن و منافق پنهان و آشکارا

مجاز.

مجاز استعمال لفظ است در غیر معنی موضوع له با وجود قرینه‌یی که مانع از اراده‌ی معنی اصلی باشد .

مانند استعمال لفظ **جهان** و اراده **جهان‌نیاں** در شعر زیر :

جهان انجمن شد بر تخت اوی

فروماند از قره بخت اوی

استعاره .

استعاره یعنی عاریه خواستن و در اصطلاح آنست که الفاظ در غیر معنی موضوع له استعمال شود با علاقه مشابیهت .

مانند بصری بر قد آن سرو سمنبر

گر سوسن آزاد بود بار صنوبر

که در این شعر منظور از سرو اراده از قد موزون است

در استعاره سه رکن وجود دارد .

مستعار منه مانند مشبه به ، **مستعار له** مانند مشبه ، **مستعار** لفظ

نقل شده .

III

دستور زبان عربی



ادبیات ایران و عرب بواسطه‌ی علل بسیاری مانند حمله اعراب و نفوذ دین اسلام و توجه دانشمندان و محققین ایرانی باین زبان و نگارش کتب علمی بزبان عربی و علل دیگر ، پیوستگی‌هایی دارند . قرن‌هاست که فارسی زبانان با بسیاری از کلمات عربی بیان عواطف و احساسات نموده و با تلفظ آن خو گرفته‌اند .

اصولاً کلمات عربی چنان در زبان فارسی رسوخ کرده که جدا نمودن آن غیر ممکن بنظر میرسد و عده‌یی از بین بردن پیوستگی ادبیات فارسی و عربی را سیر قهقرائی میدانند .

گذشته از اینها چون زبان مذهب اسلام عربی است و کتاب مقدس پیامبر اسلام یعنی قرآن بزبان عربی است و فارسی زبانان عموماً مسلمان هستند لذا آشنائی بادبیات عرب لازم بنظر میرسد ، از این نظر لازم بود در این کتاب فصلی بدستور زبان عربی اختصاص یابد .



مقدمات .

الفبای عربی بیست و هشت حرف است که بیست و پنج حرف آن را حروف صحه و سه حرف دیگر را حروف عله نامند .

الف . واو . یاء حروف عله و بقیه صحه هستند .

حركات .

برای حروف مبنی سه حرکت مقرر است .